رویاهایی که می‌آیند

ساسان گلفر
cinemaglobe.blogfa.com

هجوم نازی‌های فضایی

■ فیلم‌هایی از کشورهای فنلاند، آلمان، استرالیا، کانادا و فرانسه در ستون معرفی آثار اکران شده در این هفته قرار گرفته‌اند. این فیلم‌ها بیشتر بر تنش و تعلیق و اکشن تمرکز دارند، گرچه یکی از آنها را بیشتر می‌توان در رده آثار تجربی به شمار آورد و یکی نیز در ژانر کمدی قرار می‌گیرد. اودو کایر، بازیگر آلمانی آثار لارس فن تریر این هفته در دو فیلم حضور دارد.

■■■

سوراخ کلید

Keyhole

یولیسس پیک (جیسن پاتریک) گنگستری است که بعد از سالیانی طولانی به خانه‌ای بازمی‌گردد که خاطرات آن را تسخیر کرده‌اند. دارودسته‌اش که از دست پلیس گریخته‌اند در خانه می‌مانند و اختلاف میان آنها بالا می‌گیرد. در همین حال یولیسس در خانه به دنبال همسرش می‌گردد که در طبقه بالای ساختمان است. تعادل آن خانه بر هم خورده است و ادیسه‌ای به وقوع می‌پیوندد که رازهای خانواده پیک را آشکار می‌کند. گای مدین طبق روال معمول آثار تجربی خود این فیلم ۹۴دقیقه‌ای را به شیوه سیاه و سفید ساخته است. ایزابلا روسلینی، کوین مک‌دونالد، اودو کایر و بروک پالسن از دیگر بازیگران فیلم کانادایی هستند

آسمان آهنی

Iron Sky

در کمدی علمی-تخیلی «آسمان آهنی» آلمانی‌های نازی فضا را به تسخیر خود درآورده‌اند. یک برنامه مخفی فضایی کمک کرد تا تعدادی از آنها در آخرین لحظات جنگ جهانی دوم به نیمه تاریک ماه بگریزند و ۷۰ سال مخفیانه روی یک دژ عظیم فضایی و زرادخانه‌ای از بشقاب‌های پرنده کار کنند. وقتی یک فضانورد آمریکایی (کریستوفر کربی) به پایگاه آنها نزدیک می‌شود، پیشوای ماه (اودو کایر) تصمیم می‌گیرد تسخیر زمین و تشکیل رایش چهارم را زودتر از موعد مقرر انجام بدهد و دو افسر نازی (گوتز اوتو و جولیا دیتز) را برای تدارک این تهاجم به زمین اعزام می‌کند. این فیلم ۹۳دقیقه‌ای محصول مشترک فنلاند، آلمان و استرالیا را یوهانا سینیسالو و مایکل کالسنیکو نوشته‌اند و تیمو ورسنسولا کارگردانی کرده است.

شکارچی

The Hunter

مارتین (ویلم دافو) شکارچی مزدوری است که مخفیانه از طرف یک شرکت بزرگ برای شکار آخرین بازمانده از گونه منقرض‌شده ببر تاسمانی به استرالیا فرستاده می‌شود. او خود را یک دانشمند جا می‌زند و در کلبه خانواده‌ای اقامت می‌کند. به زودی معلوم می‌شود که این ماموریت خطرناک‌تر از آن است که در ابتدا تصور می‌شد و مارتین با جنایت و خیانت هم دست و پنجه نرم می‌کند. دنیل نتهایم کارگردان فیلم است و آلیس ادیسن فیلمنامه را از رمانی به قلم جولیا لی (نویسنده و کارگردان فیلم «زیبای خفته» محصول ۲۰۱۱) اقتباس کرده است. سم نیل، فرانسیس اوکانر، مورگانا دیویس و جسک کومان از دیگر بازیگران فیلم هستند. زمان نمایش این محصول کشور استرالیا ۱۰۰ دقیقه است.

یورش

The Assault (L'assaut)

ماجرای ربودن یک هواپیمای مسافری ایرفرانس در شب کریسمس سال ۱۹۹۴ و گروگان گرفته شدن ۲۲۷ نفر در فرودگاه پاریس که به یورش نیروهای ویژه ضد تروریست فرانسه منجر شد، دستمایه این فیلم اکشن قرار گرفته که جزییات نقشه حمله در مدت ۴۸ ساعت و درگیری در فضای بسته هواپیما را به تصویر کشیده است. ژولین لوکلرک این فیلم را کارگردانی کرده و فیلمنامه‌اش را همراه با سیمون موتیرو نوشته است. وینسنت الاز، گرگوی درانگر، ایمن سعیدی و ملانی برنیه از بازیگران فیلم هستند. فیلم محصول کشور فرانسه و زمان نمایش آن ۹۰ دقیقه است.

«گای مدین» کارگردان فیلم «سوراخ کلید»:

مردم برای درست تماشا کردن تربیت نشده‌اند

جسیکا کیانگ / ترجمه: پریا لطیفی‌خواه

عکس: OutNow

باید به گای مدین حق بدهیم که این روزها اندکی احساس رنجش کند. فیلمساز کانادایی حدود ۲۵سال با فیلم‌هایی مانند «فرشته مقرب»، «گرگ و میش پریان یخی» و «غم‌انگیزترین موسیقی دنیا» به روزهای آغاز سینما وفادارانه ادای دین کرده و کوچک‌ترین موفقیتی در عرصه تجاری نداشته است و اکنون می‌بیند که «هنرپیشه» به پدیده سال گذشته تبدیل شده است و همه جوایز را درو کرده است. اما در واقع (همان‌طور که خواهیم دید) مدین توجه چندانی به این مسایل ندارد. به جای آن، تمام توجه خود را معطوف به فیلم اخیرش کرده است؛ داستان خاطرات یک گنگستر که «سوراخ کلید» نام دارد و جیسن پاتریک، ایزابلا روسلینی و اودو کایر از جمله بازیگرانش هستند. این فیلم که برای اولین بار سال گذشته در جشنواره تورنتو نمایش داده شد، در جشنواره فیلم برلین به اروپا راه پیدا کرد و ما بخت آن را یافتیم تا با مدین به بحث درباره فیلم تازه‌اش بپردازیم و در این مورد که آیا «هنرپیشه» را دیده است یا نه و اینکه چگونه می‌توان «کاردرست‌ترین» آدم روی زمین بود، صحبت کنیم.

■■■

دیشب فیلم «سوراخ کلید» را دیدم. می‌خواستم بپرسم اینکه آدم دشمن نویسندگان خلاصه داستان‌های تک‌خطی در همه جای دنیا باشد، چه حس و حالی دارد؟

شما اولین شخصی هستید که به این نکته اشاره کرده‌اید! اگر این فیلم بتواند حتی بین تماشاگران دودستگی ایجاد کند، شانس آورده‌ام.

خیلی خوب از آن استقبال شد. دو نفری که دو طرفم نشسته بودند، می‌خندیدند و خیلی در فیلم رفته بودند، ولی...

ولی فیلم ناراحت‌کننده و آزاردهنده بود.

مشکل بتوان فیلم را این‌طوری طبقه‌بندی کرد.

می‌دانید، سال‌هاست که کسانی به من می‌گویند کار سختی است که بتوانند من را طبقه‌بندی کنند و من این را یک تعارف تلقی می‌کنم ولی این مساله پخش فیلم را با مشکل روبه‌رو می‌کند. تصادفا من فیلمی ساختم که به سادگی می‌شد آن را طبقه‌بندی کرد، یک ورسیون باله از داستان دراکولا بود و من آن را خیلی بهتر از آنچه می‌شد انتظار داشت از کار در آوردم. به دلایلی مردم بسیار بیشتری برای تماشای آن رفتند. قرار نبود در سینما اکران بگیرد، یک برنامه تلویزیونی بود اما اکران سینمایی گرفت. می‌دانستم با این یکی دچار مشکل می‌شوم چون شروع کرد به اینکه در چیزی که بسیار تیره و تارتر بود آمیخته شود.

در چیزی تیره و تار آمیخته شد؟

بله شروع کرد به تیره و تار شدن در چیزی که آمیخته شده نبود. بگذارید این‌طور بگوییم، خیلی دقیق‌تر است. می‌دانید سال‌ها بود که من تاسف می‌خوردم -بسیار پیش از آنکه من به وضوح قدمی به عقب بردارم و از «وینیپگ من» و حتی «داغ ننگی روی مغز!» به این فیلم برسم- که فیلم‌هایی اختراع شده بودند که نقدنویسان اولیه «ورایتی» آنها را «واقعگرا» می‌نامیدند، انگار که ناتورئالیسم یک ایده‌آل مطلق است. ناتورئالیسم باعث شده که فیلم‌های برادران لومیر بسیار دلچسب و بدیع باشند اما مسلما یک امر مطلق نیست. بالاخره به این نتیجه رسیدم که روی همین مساله انگشت بگذارم، چون داشتم سعی می‌کردم فیلم‌هایی بسازم که مثل موسیقی عمل کنند و روی منطق کار کنند به جای آنکه حس روایی را به کار بگیرند، به جای آنکه یک فرمول ریاضی باشند. البته من مدارکی تحصیلی در رشته‌های اقتصاد و ریاضیات داشتم ولی به محض آنکه فارغ‌التحصیل شدم مدارکم را در سطل آشغال انداختم و جای نیمکره‌های مغزم را عوض کردم.

امیدوارم تماشاگران، فیلم‌ها را همان‌طور تماشا کنند که به موسیقی گوش می‌دهند. یک آواز، یک آواز پاپ که شاید دوستش داشته باشید یا از آن بدتان بیاید، یا تحملش کنید، فقط سه یا چهار دقیقه طول می‌کشد اما فیلم طولانی‌تر است. فیلم از زمانی استفاده می‌کند که دیگر نمی‌توانید آن را برگردانید. اما اگر شما یک آواز پاپ را درک نکنید، اهمیتی نمی‌دهید، فقط از آن خوشتان می‌آید. یکراست وارد قلبتان می‌شود. آن نوع دریافت‌هایی که یک فیلم می‌تواند شما را با آن بمباران کند، می‌تواند به شیوه‌ای مشابه (با موسیقی) عمل کند، به شرط آنکه یاد بگیریم به همان شیوه تماشا کنیم. داشتم ایده فیلمنامه یکی از فیلم‌های کوتاهم را به نوه چهارساله‌ام می‌گفتم که «وقتی شروع می‌شود یک اتاق تاریک است اما یک خرده نور در آن وجود دارد و یک مرد مرده روی کف اتاق افتاده است که سبیل دارد و دوربین به سبیل نزدیک‌تر و نزدیک‌تر می‌شود و سبیل، رویایی دارد و شما رویای سبیل را می‌بینید، می‌بینید که مرد زنده است، او به پیش از مرگش برمی‌گردد و سبیل می‌خواهد همان داستان را بگوید...» بعد پرسیدم: «گیج‌کننده است؟» دختر کوچولو جواب داد: «نه.» من بعدا که او بزرگ‌تر شد، متوجه شدم که دیگر این داستان را به همان اندازه نمی‌پذیرد چون با روایت‌هایی به شفافیت شیشه پرورش یافته است که فرآیند فیلمنامه‌نویسی و چیزهایی از این قبیل را از سر گذرانده‌اند.

او هنوز به خطوط روایی مبتنی بر علت و معلول علاقه‌مند نشده‌است؟

بله، همه این قبیل چیزها، منظورم این نیست که -زبانم لال- اینها بد است، من عاشق فیلم‌هایی با فیلمنامه‌های زیبا و منطق سفت و سخت هستم ولی آزادی عمل را هم دوست دارم. یکی از فیلم‌های مورد علاقه‌ام در سال گذشته «ماموریت غیرممکن: پروتکل شبح» بود. باورنکردنی بود ولی کی اهمیت می‌دهد که این‌طور بود؟ عالی بود، تمام مدتی که فیلم را تماشا می‌کردم، تصور می‌کردم که لوییس بونوئل کنارم نشسته است و می‌گوید: «باورنکردنی نیست؟» متوجه هستید؟ فیلم‌ها در سال ۲۰۱۱ باید چنین چیزی باشند. می‌توانند رویایی بی‌وقفه باشند.

واقعا فیلم می‌تواند چنین چیزی باشد، درست مثل گوش دادن به موسیقی واگنر. این موسیقی یک رویا است، احساسی عالی است، نمی‌توانیم فیلم‌ها را این‌طوری تماشا کنیم؟ اما نمی‌توانیم، چون بیشتر مردم برای تماشای فیلم به این شیوه تربیت نشده‌اند، می‌خواهند یک فیلم را درک کنند. برای یک آواز چنین چیزی را لازم نمی‌دانند ولی برای فیلم لازم می‌دانند و اگر به آن نرسند، عصبانی و سرخورده می‌شوند و می‌خواهند کارگردان را شماتت کنند. کارگردان را به پرمدعا بودن متهم می‌کنند. این را حدس می‌زنم، در هیچ وبلاگی نخوانده‌ام. اما حالم گرفته شد وقتی کامنت‌هایی را در IMDB خواندم که نوشته بودند: «شرط می‌بندم گای مدین و دوستانش شنبه‌شب دور هم نشسته‌اند و برای همدیگر تعریف کرده‌اند که چه آدم‌های کاردرستی هستند.» یک شب نشسته‌ایم این کار را کرده‌ایم! ما داشتیم فیلم «توبره دیپلماتیک» از (فیلمساز اوکراینی سازنده آثار صامت، آلکساندر) داوژنکو را می‌دیدیم، دانلودش کرده بودیم و فکر می‌کردیم احتمالا هیچ‌کس در این موقع «توبره دیپلماتیک» تماشا نمی‌کند. فیلم هیچ صدایی نداشت، بنابراین موسیقی رویش گذاشتیم و این کار مثل یک نوع کیمیاگری بود و جواب داد، چون موسیقی و تصویر بر اساس نوعی علوم خفیه روی همدیگر تاثیر می‌گذارند. و به زیبایی جواب داد، چیزی که حتی خود داوژنکو هم نمی‌توانست پیش‌بینی کند و همه ما به همدیگر نگاه کردیم و به این نتیجه رسیدیم که کاردرست‌ترین آدم‌ها هستیم.

پس این اوج کاردرست بودن و پرمدعا بودن شما بود؟

همین است که گفتید. من گاه‌گداری از این کارها می‌کنم، وبلاگ‌نویس‌ها! نه اینکه فقط بگویم، من واقعا کاردرست‌ترین آدم دنیا هستم!

خوب شد که فهمیدیم. خوب است که بدانم با کاردرست‌ترین آدم دنیا ملاقات کرده‌ام.

دقیقا با خودش ملاقات کردید و حالا هم با او هستید.

به نظرم رسید که در «سوراخ کلید» تلاش کرده‌اید تا چیزی خلق کنید که در گیشه هم کار کند، چون عنصر گنگستر را هم وارد کار کرده‌اید.

بله، همه به من همین را گفته‌اند، چون وقتی تصویری ژانری بدهی یعنی وارد ژانر شده‌ای.

فیلم‌های شما از لحاظ زیبایی‌شناختی اشاره‌های بسیار به فیلم‌های کلاسیک دارند.

بله، مثلا در این فیلم به «پسران بووری» (شخصیت‌های ۴۸ فیلم بلند مونوگرام پیکچرز، از «سیم‌های زنده» ۱۹۴۶ تا «در پول» ۱۹۵۸ که طولانی‌ترین مجموعه از فیلم‌ها تاکنون بوده است) ارجاع داده شده است.

یکی از پرسش‌های من درباره خانه بود، چون...

رمان «پدرو پارامو» (نوشته خوان رولفو) چطور است؟ جایی که پروتاگونیست داستان وارد شهر می‌شود، شهری که در قدیم خانه‌اش بوده، همه در آن مرده‌اند، اما او هنوز عاشق آنهاست و درباره دلشکستگی آنها می‌شنود. همه در رمان مرده‌اند، از جمله راوی. پیش خودم فکر کردم «همه ما دلبسته خانه‌های‌مان هستیم.»

متوجه شدم که وقتی به این فیلم به عنوان داستان یک خانه فکر می‌کنم، درکش ساده‌تر است تا اینکه بخواهم شخصیت‌ها را دنبال کنم.

فکر می‌کنم احتمالا این همان چیزی است که می‌خواستم در مقدمه فیلم بگویم. این فقط بیوگرافی آن خانه است. اشباح و اشیاء فقط شخصیت‌هایی هستند که میهمان آن هستند و ما می‌رویم و خانه می‌ماند.

سرانجام، می‌خواستیم بدانیم که آیا «هنرپیشه» را دیده‌اید یا نه و اگر دیده‌اید، درباره‌اش چه فکر می‌کنید؟

هنوز آن را ندیده‌ام. دلم می‌خواهد از آن بدم بیاید اما می‌ترسم که خوشم بیاید. نظرم درباره‌اش همین است.

منبع: ایندی وایر

نگاهی به فیلم «سوراخ کلید»

رویای تب‌آلود

جاستین چانگ / ترجمه: هستی یاسمی

هیچ خانه تسخیر شده‌ای در تاریخ سینما مثل خانه فیلم «سوراخ کلید» -داستان تیره و تار، جنون‌آمیز و اندکی ناامیدکننده گای مدین درباره اشباح- نبوده است. این فیلمساز منحصربه‌فرد کانادایی در ادامه رویه همیشگی خود که درهم‌آمیزی تصویری شخصی و حدیث‌نفس‌گونه با جلوه سینمای دوران صامت است، اقدام به عبوری هذیان‌گونه از دالان‌های تازه و ترسناک تخیل خویش کرده و اشاره‌هایی به آثار هومر و اشباحی برخاسته از سینمای کهن را نیز در آن گنجانده است. اما طنز خاص آثار مدین و میزانسن شگفت‌انگیز سیاه‌وسفید او نمی‌تواند این رویای تب آلوده را از حد اثری که در برخورد اول مسحورکننده است، فراتر ببرد و برای یافتن بازاری گسترده‌تر و مخاطبانی بیشتر به او کمک کند.

در یادداشت‌هایی که درباره «سوراخ کلید» در مطبوعات منتشر شده، این فیلم به عنوان اولین تلاش مدین در عرصه «فیلمسازی ناب روایی» توصیف شده است. به این توصیف و این عنوان همان اندازه می‌توان اعتماد کرد که به قهرمان گنگستر فیلم یا چنگ انداختن بیهوده و مذبوحانه او به واقعیت. عالم تخیلی سرگیجه‌آور فیلم که به یک محفظه تودرتوی سینمایی پر از معما و بدون هیچ راه‌حل منطقی شباهت دارد، چنان در هم می‌پیچد و گیج‌کننده‌تر می‌شود که دنبال کردن آن را از آثار قبلی مدین همچون «وینیپگ من» و «ترسوها زانوهای‌شان را خم کنند» نیز دشوارتر می‌سازد. با آنکه در این اثر کمتر نشانی از وجه غالب اتوبیوگرافیک فیلم‌های قبلی فیلمساز و جلوه‌های فراوان آثار دوران صامت می‌توان دید، نمی‌توان آن را کمتر از آثار پیشین او نوآورانه، سوررئالیستی یا وابسته پیکرشناسی سینمای سیاه‌وسفید دانست.

مدین و همکار فیلمنامه‌نویس او، جورج تولز داستان خود را به عنوان یک اثر گنگستری در قالب فیلم‌هایی از نوع خانه‌های تسخیرشده آغاز کرده‌اند که می‌توانست فیلم را به سمت و سوی اثری مثل کمدی سال ۱۹۴۱ بودابوت و لوکاستلو با عنوان «آن شبح را نگه‌دار» ببرد. اما آنها لایه دیگری را اضافه می‌کنند که برداشتی آزاد از منابع ادبی است: «ادیسه»، حماسه هومر و همچنین «بوطیقای فضا»، تحقیق سال ۱۹۵۸ گاستون باشلار درباره تاثیر روان‌شناختی که محیط سکونت در فرد ایجاد می‌کند. از دل این منابع الهام بسیار متفاوت، داستانی بیرون می‌آید که مدام عجیب‌تر می‌شود، داستان یولیسس پیک (جیسن پاتریک)، یک کلاهبردار سنگدل که در دهه ۱۹۳۰ زندگی می‌کند و بعد از غیبتی طولانی به خانه بازمی‌گردد و در جست‌وجوی همسر متارکه کرده‌اش، هیاسینث (ایزابلا روسلینی) وارد سفری عجیب و دور و دراز به یک مقبره پوسیده درون خانه می‌شود. هیاسینث که به شدت بیمار است، خود را در اتاق خوابش محبوس کرده است و پدر سالخورده‌اش (لوییس نگین) بیشتر وقایع را بازگو می‌کند.

هنگامی که یولیسس برای اولین بار حضور سایه‌وار خود را نشان می‌دهد، با چند نفر از همدستان جنایتکارش و دو نوجوان که با طناب بسته شده‌اند همراه است؛ یکی از آنها منرز (دیوید ونتنر) نام دارد که معلوم می‌شود پسر یولیسس است و دیگری دنی (بروک پالسون) که در آب غرق شده است اما همچنان راه می‌رود و صحبت می‌کند و نفس می‌کشد.

در واقع تماشاگر ممکن است در دنبال کردن اینکه کدام شخصیت زنده است و کدام مرده، به مشکل بربخورد و ظاهرا به نظر می‌رسد مدین علاقه چندانی به تمایز قایل شدن میان این دو ندارد. جان گرودبک تدوینگر با جامپ کات و دیزالو از یک نمای گرفته شده با دوربین روی دست به نمایی دیگر، ساکنان این خانه درب و داغان را چنان به هم گره می‌زند که مرز میان گذشته و حال و رویا و واقعیت مخدوش می‌شود.

موسیقی متنی که هرگز از بیرون دادن موسیقی اتمسفریک یا وزوزگونه باز نمی‌ایستد با صداهای نامطبوعی همراه است که آشکارا از خود خانه برمی‌خیزند و آوایی که مدام این عبارات را تکرار می‌کند: «به یاد بیاور، یولیسس، به یاد بیاور.» این ترجیع‌بند، برای آنکه درک کنیم «سوراخ کلید» اثری مربوط به خاطرات است، بسیار اهمیت دارد و یادآور این مفهوم در کتاب باشلار است که هر فرد خانه خود را یک مخزن ارزشمند عواطف و خاطرات می‌داند.

در هر اتاق و هر گذرگاه مخفی که یولیسس را به هیاسینث نزدیک‌تر می‌کند، او وادار می‌شود که با شیاطینی روبه‌رو شود ماهیت روان شناختی دارند. این عادت یولیسس که از درون سوراخ‌های کلید نگاه کند، یادآور رفتاری است که در «ترسوها زانوهای‌شان را خم کنند» نیز سابقه دارد. هر چقدر هم که اختلال روانی در بیشتر طول فیلم «سوراخ کلید» قابل پذیرش باشد، باز هم به نظر نمی‌رسد که فیلمساز به اندازه بهترین آثارش از خلاقیت خود بهره برده است. پرواز تخیل مدین در اینجا که در تاریخچه شخصی او زمینه‌ای ندارد، پیچیده‌تر از آن است که بتواند به همه آنچه خواسته است، برسد و داستانگویی پر پیچ و خم او که فاقد دستکاری‌های استادانه در تکنیک‌های فیلمسازی صامت است، تکراری و بیشتر وابسته به شگردهای دم دستی، مانند تاکتیک‌های شوک دادن، به نظر می‌رسد.

پاتریک البته جیمز کاگنی نیست ولی آنقدر که لازم است می‌تواند بار فیلم را بر دوش بکشد. او عزم و اراده بی‌امانی که یولیسس برای ادیسه روان شناختی خود به آن نیاز دارد را به خوبی می‌رساند. روسلینی مانند همیشه با جهان مدین جور در می‌آید و ونتنر خوش‌قیافه در این نقش تا حد زیادی بدون کلام مدام متقاعدکننده‌تر می‌شود.

فیلمبرداری تکرنگ بنجامین کازولک مدیر فیلمبرداری (که به جای روش معمول استفاده از دوربین‌های سوپر ۸ یا سوپر ۱۶، دوربین‌های 5D را به کارگرفته است) از جزییاتی غنی برخوردار است اما همچنان به پای تصاویر برانگیزاننده و ظاهر ابر گرفته فیلم‌های قبلی مدین نمی‌رسد. شاید مواردی از پاشیدن شعله‌هایی از رنگ در چند صحنه انتقالی، نوعی پیشگویی پروژه بعدی کارگردان باشد که گفته شده است کاملا به صورت رنگی فیلمبرداری می‌شود. این مساله نشان می‌دهد که مدین در مقام یک هنرمند همچنان در صدد آن است که خود را از نو بسازد، حتی اگر این تغییر به‌خصوص، از یک دگرگونی اساسی حکایت داشته باشد.

منبع: ورایتی

تازه چه خبر دکترجون؟

جیمز باند در المپیک

■ ماموریت تولید یک فیلم کوتاه با محوریت جیمز باند برای المپیک ۲۰۱۲ لندن به دنی بویل، فیلمساز انگلیسی سازنده «میلیونر زاغه‌نشین» و «۱۲۷ ساعت» داده شده است. در این فیلم، دنیل کریگ، که فعلا ایفاگر نقش جیمز باند است و در پاییز امسال فیلم جیمز باندی «اسکای فال» با حضور او به روی پرده می‌آید، نقش مامور ۰۰۷ را بر عهده خواهد داشت. به گزارش مجله «سان» در این فیلم ملکه فعلی بریتانیا نیز نقش خود را بازی خواهد کرد. این فیلم کوتاه که «ورود» (The Arrival) نام دارد و به عنوان معرفی و مقدمه‌ای برای المپیک لندن مورد استفاده قرار خواهد گرفت، جیمز باند را در حال ورود به کاخ باکینگهام و دریافت ماموریتی برای افتتاح بازی‌ها نشان می‌دهد و او با هلیکوپتر به استادیوم المپیک می‌رود و با چتر در آنجا فرود می‌آید.

وکالت مجدد

■ اما تامپسن قصد دارد به نقشی برگردد که او را نامزد جایزه اسکار کرد ولی این فیلم دنباله‌ای بر «به نام پدر» نیست. به گزارش اسکرین دیلی، خانم تامپسن قرار است در فیلمی با عنوان «مدرک مخفی» نقش وکیلی به نام گرت پیرس را ایفا کند. این همان شخصیتی است که در درام «به نام پدر» جیم شریدان دفاع از یک عضو ارتش جمهوری‌خواه ایرلند که دنیل دی لوییس نقش او را ایفا می‌کرد را بر عهده داشت. در فیلمنامه «مدرک مخفی» یک مرد بریتانیایی در عملیاتی که دولت بریتانیا آن را مبارزه با تروریسم بین‌المللی می‌خواند، به زندان می‌افتد و همسرش که برای آزاد کردن و مبارزه می‌کند، مورد حمله ماموران مخفی امنیتی قرار می‌گیرد و خانم پیرس دفاع از آنها را قبول می‌کند. نیکلاس راکز که فیلمنامه را با کمک سری بولیوانت نوشته است، فیلم را کارگردانی خواهد کرد و جی. تاد هریس، مدیر تولید «حال بچه‌ها خوب است» تهیه‌کننده فیلم خواهد بود که فیلمبرداری آن در پاییز آغاز می‌شود.

سقوط کاخ سفید

■ رولاند امریش بعد از آزمودن ژانر درام تاریخی با فیلم «گمنام» که به اصالت آثار ویلیام شکسپیر می‌پرداخت، قصد دارد به حیطه تخصصی خود، ژانر اکشن بازگردد. به گزارش ددلاین، سازنده «گودزیلا»، «۲۰۱۲»، «روز استقلال» و «روز بعد از فردا» مشغول مذاکره با سونی برای بر عهده گرفتن سکان کارگردانی پروژه اکشن «سقوط کاخ سفید» است. فیلمنامه را جیمز واندربیلت نوشته است که فیلمنامه‌هایی مانند «زودیاک» و «مرد عنکبوتی شگفت‌انگیز» را در کارنامه دارد و داستان که شباهت‌هایی با «جان سخت» و «هواپیمای رییس‌جمهور» دارد، همان‌طور که از نامش برمی‌آید درباره یک گروه شبه‌نظامی است که برای تسخیر کاخ سفید نقشه می‌کشد. بازیگران این فیلم هنوز مشخص نشده‌اند و درباره زمان تولید و اکران آن نیز خبری منتشر نشده است.

بار دیگر خنگ و خنگ‌تر

■ بازیگران فیلم «خنگ و خنگ‌تر» در اواخر تابستان امسال بار دیگر نقش شخصیت‌های کودن آن فیلم را ایفا خواهند کرد. هفته گذشته برادران فارلی، کارگردان‌های «خنگ و خنگ‌تر» که به زودی کمدی «سه کله‌پوک» آنها به روی پرده خواهد آمد، با کامینگ سون گفت‌وگویی داشتند و پیتر فارلی از تولید «خنگ و خنگ‌تر ۲» خبر داد. وی گفت: «ما مشغول تدارکات فیلمبرداری «خنگ و خنگ‌تر۲» در ماه سپتامبر هستیم. این اولین دنباله‌ای است که ما تاکنون ساخته‌ایم و جیم کری و جف دانیلز هم موافقت کرده‌اند که به این کار بازگردند.» در سال‌های گذشته تلاش‌هایی برای ساختن دنباله‌هایی بر کمدی موفق سال ۱۹۹۵ برادران فارلی با بازیگرانی دیگر صورت گرفته بود ولی فیلم‌های ساخته شده در عمل ناموفق ماندند.